

سعید حجاریان معتقد است گفت‌وگو و مفاهمه در جغرافیای ایران در دوگانه‌هایی چون «توتالیتاریسم-لیبرالیسم»-«توتالیتاریسم-لیبرالیسم» محصور شده است.

باید تاریخ به نفع سیاست کنار گذاشته شود!



سعید حجاریان، تئوریسین جریان اصلاحات در یادداشتی نوشت:

در افسانه‌های توراتی آمده است که بعد از طوفان نوح، جمعیتی در بابل (بین‌النهرین کنونی) زندگی می‌کردند و روزگار خوبی هم داشتند. آن‌ها تصمیم گرفتند که برجی بسازند به غایت بلند تا به خدا برسند. آن جمعیت در واقع قصد کرده بودند به جای خدا بنشینند و خدا را به زمین بکشند. به امر خداوند آن برج فرو ریخت و زبان آن قوم مشوش شد. [۱] در نتیجه هر یک از افراد به‌زبانی خاص و به‌بیان بهتر ژارگون فردی صحبت می‌کردند. [۲] لذا دیگر نتوانستند با یکدیگر ارتباط کلامی برقرار کنند. به همین جهت عداوت و دشمنی میان آن‌ها برقرار شد. گویی شعار همگان این‌گونه بود:

«ما را از این‌گونه‌ها دور کن»
«ما را از این‌گونه‌ها دور کن»

طبیعی است زبان امری بین‌الذنهانی است و اگر بنا باشد هر فرد با ژارگون خودش سخن بگوید به علت ناشناختگی مورد عداوت قرار می‌گیرد. چنانکه شنیده‌ایم الناس اعداء ما جهلوا. لذا به قول هابرماس «شرایط گفت‌وگو» باید موجود باشد تا بتوان به گفت‌وگو پرداخت و این‌گونه است که تعاضلی افکار و تضارب آرا شکل می‌گیرد. متأسفانه در جامعه ما به دلایل متعدد شرایط گفت‌وگو به خطر افتاده است و گویا ساحران بابل ما را نیز سحر کرده و گفت‌وگوی ما با یکدیگر را به گفت‌وگوی میان ناشنوایان تبدیل کرده‌اند. این وضعیت به بهترین نحو در داستان کر و بیمار مولوی بیان شده است.

من امروز به‌شخصه بسیاری از سخن‌ها و نوشتارها را فهم نمی‌کنم. گفتارهایی پراکنده وجود دارد که جملات آن به‌صورت قطعه‌قطعه مفهوم‌اند اما معنای محصلی ندارد. مثلاً نوشته‌ها و تیتراهای روزنامه کیهان و... را بعضاً می‌بینم اما نمی‌دانم مراد و مقصودشان چیست و کدام هدف را دنبال می‌کنند یا در مثال دیگر می‌توانم به تولیدات خبری صداوسیما اشاره کنم. من کمابیش به موارد تولیدی آن گوش می‌کنم اما حقیقتاً با موارد نامفهوم مواجه می‌شوم. به‌علاوه دیگرانی هستند که دنیا را از منظر دکترین خاص خود و در پس استعمال واژگان بدیع می‌بینند در حالی که هر فرد صاحب اندیشه‌ای می‌داند از نخستین پله‌های اندیشه‌ورزی «شک» است و نمی‌توان دنیا را از پنجره «اندیشکده یقین» تحلیل کرد و بانگ تغییر داد. زمانی مرحوم مطهری می‌گفت: فردی کتابی نوشته بود و برای بررسی و نوشتن مقدمه به من داد. هم‌زمان چند صفحه لغت خارجی به من داد و گفت لابلای مطالب کتاب بگنجان تا کتابم روشنفکرپسند شود. حال حکایت بعضی افراد زمان ماست...

این موقعیت زبانی و بدفهمی و شاید نافهمی حاصل از آن، داستانی از محمدعلی جمال‌زاده را به ذهن متبادر می‌کند. جمال‌زاده در داستان «فارسی شکر است» روایتی از سه زندانی را تصویر می‌کند. اولی یک روستایی است، دومی مجتهد از نجف برگشته الکل فی‌الکل است و دیگری فرنگی‌مآبی الکل و فُگل! این سه در محبس بنا دارند سر صحبت را با یکدیگر بازکنند اما به‌دلیل به‌کار بردن کلمات قلمبه سلمبه و واژگان غیرفارسی کارشان به بن‌بست می‌رسد و این برشی است از داستان

ناهمزبانی ما، داریوش آشوری در جستاری، تحلیلی از این داستان ارائه کرده که پس از مطالعه داستان جمال‌زاده، خواننده‌اش را به خوانندگان این یادداشت توصیه می‌کنم. [۳]

به گمان من، این وضعیت همراه با اختلال و بدفهمی معلول چند علت است که ذیلاً به‌طور مختصر اشاراتی می‌کنم.

۱- «جایگاه» گفت‌وگوکنندگان اولین بُعد مسئله است. گفت‌وگو و مفاهمه در جغرافیای ما در دوگانه‌های روحانی-عوام، بازجو متهم، کارفرما-کارگر و... محصور شده است. آیا بعضی منبرهای تحکم‌آمیز، شبه‌گفت‌وگوها یا به بیان بهتر بازجویی‌های تلویزیونی و یا جلسات تعیین حداقل دستمزد در غیبت نمایندگان کارگران را می‌توان ذیل گفت‌وگو و مباحثه دسته‌بندی کرد؟ پاسخ منفی است. زیرا چنانچه در گفت‌وگویی قدرت و ثروت و منزلت هم‌طراز نباشند، اساساً دیالوگ ممتنع است. در اینجا می‌توان به تفکیک میان «زبان قدرت» و «قدرت زبان» اشاره کرد. زبان قدرت اساساً زبان زور است و لکنت ایجاد می‌کند و بنا نیست از دل آن فهم مشترک و توافق حاصل شود در حالیکه قدرت زبان نشان داده است که می‌توان از این توانایی در راستای اقناع طرف گفت‌وگو بهره برد. لذا از این رابطه دو سویه می‌توان این نتیجه را به دست آورد که هر کجا فرد یا نهادی قدرت بیان ندارد از زبان قدرت استفاده کرده و سرکوب می‌کند و نتیجتاً زبان قدرت جای قدرت زبان را می‌گیرد. این معنا را در باب هفتم گلستان در قصه جدال سعدی با مدعی می‌خوانیم که در بخشی از آن آمده است:

«... در این گفت‌وگو، هر دو طرف به‌طور متساوی در بیان خود درگیرند و هیچ‌کدام از آن‌ها به‌طور مطلق بر دیگری تسلط ندارد. در این گفت‌وگو، هر دو طرف به‌طور متساوی در بیان خود درگیرند و هیچ‌کدام از آن‌ها به‌طور مطلق بر دیگری تسلط ندارد. در این گفت‌وگو، هر دو طرف به‌طور متساوی در بیان خود درگیرند و هیچ‌کدام از آن‌ها به‌طور مطلق بر دیگری تسلط ندارد.»

۲) «بازشناسی» یا «به رسمیت شناختن» دومین بُعد این مسئله است. همانطور که بارها به بیان‌های مختلف و ذیل کمپین‌های متفاوت شنیده و دیده‌ایم بعضی افراد به‌ویژه اقلیت‌ها اساساً به رسمیت شناخته نمی‌شوند. این شاخص در زمینه‌های دین، قومیت و... به‌وضوح مشاهده می‌شود. یادمان است در دوره به قدرت رسیدن ترامپ مفهومی به نام واقعیت آلترناتیو جلوه واقعیت را دروغی هر رسانه قدرت با توان می‌که بودند مدعی که شد باب ترامپ حامیان سوی از (Alternative Facts) داد و آن را واقعیت بدیل نامید. مثلاً در کشور خودمان می‌بینیم اساساً جمعیتی هنوز در جست‌وجوی شناسنامه هستند و هنوز به رسمیت شناخته نشده‌اند چه برسد به سایر حقوق آن وقت از حقوق شهروندی صحبت می‌شود! مقوله به رسمیت‌شناسی را با ذکر دو مثال می‌توان دقیق‌تر توضیح داد. در واقعه اسقاط هواپیمای اوکراینی، جان‌باختگان به‌دلایل مختلف تا حدی به رسمیت شناخته شدند و نهایتاً از غرامت سخن به میان آمد اما در واقعه از میان رفتن افغان‌ها و غرق شدن آن‌ها اساساً مسئله به رسمیت شناختن محلی از اعراب نداشت.

۳) «تاریخ‌زدگی» بُعد سوم این مسئله است. مدت‌هاست گفت‌وگوی تاریخی مقدم بر گفت‌وگوی تحلیلی-سیاسی منتج به راهبرد شده است. می‌گویند یکی از علت‌های پیشرفت آمریکا این بود که فاقد تاریخ بود و جدل‌های تاریخی در آن بلاموضوع بود در حالی که در اروپا همواره جدل‌های کاتولیک-پروتستان، رم-آتن و... در محور بحث‌ها بود. از این زاویه می‌توان به سیاست ایران و به‌ویژه سیاست‌ورزی اصلاح‌طلبانه نیز نقی بزنیم. مدت‌هاست سیاست‌ورزان ایرانی و حتی در محدوده کوچک‌تر اصلاح‌طلبان (در طیف‌های مختلف) درگیر نزاع‌اند و سخن یکدیگر را فهم نمی‌کنند. در آخرین نمونه شاهد بودیم که پس از انتشار نامه آیت‌الله موسوی خوئینی تعارضاتی پدید آمد. عمده این تعارضات ناشی از آن بود که برخی می‌گفتند پیش از آنکه به محتوا بپردازیم باید بررسی کنیم خوئینی که بوده و چه کرده و چه قصورها و تقصیراتی داشته است. یعنی به این نتیجه رسیدند که اگر آقای خوئینی کارنامه سفیدی داشت، سخنانش مسموع است و اگر نداشت، خیر. در واقع برخی اصل را بر این گذاشتند که به‌گویند بنگرند نه گفته! این مشکلات همچون نمونه‌های خارج از کشور، زمانی آغاز شد که اصلاح‌طلبان سعی کردند نقد گذشته را در اولویت قرار دهند؛ نگارنده مخالف نقد گذشته نیست اما مسئله آن است که نقدها همواره باید رو به آینده باشند. مثلاً شاهد هستیم سازمان مجاهدین خلق در یک حرکت دوری در منازعات تاریخی گرفتار شده است و آینده‌ای برایش متصور نیست و مدت‌هاست در آن سخن تازه خلق نشده است اما در مقابل بخشی از چریک‌های فدایی، منازعات تاریخی را به تاریخ سپرده‌اند و اکنون صرفاً به آینده ایران می‌اندیشند.

۴) لاقیاسیت (incommensurability) چهارمین و از جمله مهم‌ترین ابعاد مسئله است. لاقیاسیت به بیان ساده یعنی امتناع گفت‌وگو دو دستگاه مختلف فکری و یا نظام اندیشگی. این مسئله بن‌بست‌ساز را به‌عنوان مثال در مواجهه هندسه اقلیدسی و هندسه ریمانی مشاهده می‌کنیم که اساساً قادر به تجمیع نیستن. یا همچنین در دو نظام فکری مارکسیسم و لیبرالیسم می‌بینیم که به‌رغم برخی کوشش‌ها گفت‌وگوی معطوف به توافق میان آن‌ها حاصل نشده و با مرور زمان ذره‌ای از تضاد آن کاسته نشده است. ما اساساً با سه سنخ از لاقیاسیت مواجه هستیم که ناظر هستند بر:

الف) اصول موضوعه یا آکسیوم‌ها، ب) شکاف ارزشی ج) چارچوب مفهومی. [۴] درباره «اصول موضوعه» می‌بینیم که بعضی دعاوی بر سر مبادی شکل گرفته‌اند مثلاً درباره وجود یا عدم وجود خداوند، حقانیت یا عدم حقانیت ادیان، قدیم یا حادث بودن جهان، جبر و اختیار و... که طبعاً طرفین آنچنان که باید امکان بحث پیدا نمی‌کنند. «شکاف ارزشی» (of fragmentation) یکدیگر از متفاوت اخلاقی میانی که زمانی که گویدمی سخن مبحث این از ام‌گرفته وام نیگل تامس از آن من که (values) می‌شوند اصولاً بحثی در نمی‌گیرد. به‌عنوان مثال فرد (الف) هر نوع بی‌اخلاقی را جایز می‌داند و در مقابل فرد (ب) خود را در قفس اخلاقیات محبوس کرده است و چنانکه مشخص است این دو در مسیری متفاوت قدم برمی‌دارند. درباره اختلاف بر سر «چارچوب مفهومی» مشاهده می‌کنیم که دو فرد از اخلاق سخن می‌گویند اما مقصود یکی از آن‌ها اخلاق وظیفه‌گراست و دیگری اخلاق فایده‌گرا. بنابراین این‌ها، دو رهیافت متفاوت پیش گرفته‌اند هر چند هر دو از اخلاق سخن می‌گویند.

شرح و بسط موارد چهارگانه فوق و همچنین موارد پیش گفته از عهده این یادداشت خارج است اما به‌عنوان یک برنامه عملیاتی می‌توان گفت در مقطع کنونی باید تاریخ به نفع سیاست کنار گذاشته شود و با این راهبرد نیروهای دموکراسی‌خواه بر سر پلتفرم‌های توسعه‌ای و میهن‌دوستانه توافق کنند و آن‌ها را سنگ‌بنای گفت‌وگو قرار دهند. سابقاً معیار نیروهای سیاسی دوگانه شاه-مصدق بود به‌نحوی که یک فعال یا جریان سیاسی یا شاهی بود و ضد مصدق یا مصدق بود و ضد شاه اما هر چه پیش‌تر آمده‌ایم، شاقول‌های متعددی به‌وجود آمدند که راه توافق سیاسی میان نیروهای سیاسی تغییرخواه را مسدود کردند چرا که به گمان آن‌ها ضروری است ابتدا نسبت به آن شاقول‌های شخصی و در چارچوب دستگاه مفهومی آن اعلام موضع کرد! برج بابل یعنی همین؛ هر کس به زبان خود، هر کس برای خود...

[۱] بنگرید به سیر تکوین، تورات

[۲] در قرآن روایتی از این واقعه را در آیه ۲۶ سوره نحل می‌خوانیم.

[۳] این جستار با عنوان «فارسی شکر است؛ داستان کنشاکش و چرخش زبانی در عصر تجدد» منتشر شده است.

[۴] برای مطالعه در این باره بنگرید به American ,Thesis Incommensurability of Kinds Three, Simmons Lance به Philosophical Quarterly, Vol. 31, No. 2 (Apr., 1994), pp.

منبع | مشق نو

برچسب‌ها: [فرهنگ](#) [1]

[تاریخ](#) [2]

[آزادی](#) [3]

[انقلاب](#) [4]